

رسانه واقعه

جلسه اول

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

مرکز صدا و سیما استان اصفهان

۱۴۴۵/۰۵/۲۲ هجری قمری

۱۴۰۲/۰۹/۱۵ هجری شمسی

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

مرگ، حقیقتی اسرارآمیز

انسان به‌عنوان تاج خلقت و کسی که تاج «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» را بر سر دارد، با پدیده‌ای در زندگی روبه‌رو است با عنوان «مرگ» و متأسفانه آگاهی او از این پدیده، آگاهی گسترده و ژرفی نیست؛ اگر آموزه‌های قرآن و سنت نبود، ما نسبت به این پدیده آگاهی بسیار اندکی می‌داشتیم؛ اما به برکت قرآن و عترت و به برکت ادیان الهی، نسبتاً آگاهی‌هایی داریم که می‌تواند در این زمینه دست‌مایه سعادت ما باشد.

ادوار حیات انسان

برای عمر آدمی باید سه دوره را در نظر گرفت:

۱. دوره نخست، دوره‌ای که پیش‌ازین عالم، انسان حیات داشته است که از آن تعبیر می‌کنیم به «الإنسان قبل الدنيا»، یعنی انسان پیش‌ازین دنیا. در این دوره مباحثی مثل عالم ذر ۲ یا مباحث شکل‌گیری فطرت و سرشت آدمی و مباحثی که به تعبیر روایات ما، مربوط به اشباح و اظله ۳ است، مربوط به این دوره هست.
۲. دوره دوم، دوره‌ای است که انسان در این دنیا زیست می‌کند؛ از وقتی که نطفه او منعقد می‌شود، به دنیا می‌آید، دوران نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، میان‌سالی، پیری، کهن‌سالی، تا وقتی که با پدیده مرگ روبه‌رو می‌شود.
۳. دوره سوم، دوره پس از مرگ است که این دوره با خلود و جاودانگی همراه است؛ یعنی آدمی اگر ازلی نباشد، بدون شک ابدی هست. ما از این ابدیت به خلود یا جاودانگی تعبیر می‌کنیم.

مرگ چیست؟

مرگ به اعتبار این که دریچه ورود آدمی به جاودانگی و ابدیت است، بسیار باید مورد کنکاش و توجه باشد. اما این که حقیقت مرگ چیست؟ «چیستی مرگ» چیست؟ به تعبیر فنی فلسفی: «الموتُ ما هو؟»، یا ماهیت مرگ چیست، بستگی به این دارد که ما مرگ را چگونه و از چه زاویه‌ای ببینیم. آنچه که در میان اهل فن مشهور است این است که مرگ یک امر عدمی است و ما به «عدم‌الحیاة»، می‌گوییم «مرگ». «حیات» به معنی زنده‌بودن و جان داشتن است و «مرگ» به معنی ازدست‌دادن این زندگی و بی‌جان شدن است. پس با یک امر وجودی به نام «حیات» و یک امر عدمی به نام «مرگ» سروکار داریم.

معنای اول مرگ

در علوم حوزوی، نسبت یک امر وجودی و یک امر عدمی، دو حالت دارد که اصطلاحاً یا سلب و ایجاب است یا عدم و ملکه. سلب و ایجاب یعنی «نسبت هر چیزی با نبود همان چیز» که در حقیقت پایه تناقض است. هر چیزی وقتی وجودش با عدمش در نظر گرفته بشود، نسبت سلب و ایجاب شکل می‌گیرد که بودن آن چیز را حالت ایجاب و نبودن آن را حالت سلب می‌گوییم. نسبت سلب و ایجاب، پایه اصل تناقض ۴ است. اما در عدم و ملکه ارتباط این‌گونه نیست، بلکه ما یک امر وجودی و یک امر عدمی داریم که ارتباط این دو، ارتباط خاصی است؛ مثلاً علم و جهل؛ در حقیقت ما علم و جهل را در جایی به کار می‌بریم که موضوع، شایسته علم باشد و گرنه علم و جهل معنا ندارد. به طور مثال ما نمی‌گوییم این دیوار جاهل است، چون دیوار که موضوع است، مُتَّصِف به صفت علم نمی‌شود. ولی می‌گوییم «این گربه مرده است» یا «این درخت خشک شد و مرد» که در این مثال‌ها، گربه و درخت، شایسته زنده بودن هستند. پس در حقیقت عدم و ملکه را جایی به کار می‌بریم که به تعبیر فنی، شأنیت آن چیز، مثلاً علم یا حیات را داشته باشد. در این دیدگاه که یک دیدگاه ابتدایی است، نه یک دیدگاه ژرف و عمیق، ما در حقیقت، مرگ را «عَدَمُ الْحَيَاةِ» می‌دانیم. «حیات» یعنی جان داشتن و «مرگ» یعنی جان را از دست دادن، در موضوعی که شأنیت جان داشتن را داشته باشد. پس طبیعتاً موجودات را به دو بخش تقسیم می‌کنیم: موجوداتی که این شأنیت را دارند و موجوداتی که این شأنیت را ندارند.

به طور مثال انسان از موجوداتی است که این شأنیت را دارد؛ انسان می‌تواند زنده باشد و می‌تواند مرده باشد. «الَّذِي جَعَلَ الْأَرْضَ كَهَاتَا أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا ۗ» خدای متعال می‌فرماید ما زمین را کافی قرار دادیم. هم برای زندگان شما، هم برای مردگان شما. این که گفته می‌شود ما باید موالید ۶ را مهار کنیم تا زمین انفجار جمعیتی پیدا نکند. این حرف درستی نیست؛ زیرا زمین گنجایش اموات و آحیاء، هر دو را دارد. این نگاه، یک نگاه ابتدایی است.

معنای دوم مرگ

در نگاه عمیق‌تر، مرگ هم مخلوق خدا و یک امر وجودی است. «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۗ» خدای متعال همان‌طور که حیات را آفرید، همان‌طور مرگ را آفرید. در این نگاه مرگ به «انتقال از عالمی به عالم دیگر» تفسیر می‌شود. انتقال یک امر وجودی است. در حقیقت ما وقتی در این دنیا زیست می‌کنیم به حیات مادی زنده‌ایم و وقتی از این دنیا به عالم دیگر منتقل می‌شویم، به حیات برزخی زنده‌ایم و فقط از حیات مادی مرده‌ایم. همچنین با این دیدگاه باید گفت: مرگ به‌مانند حیات، یک امر وجودی است که مخلوق پروردگار است و این امر وجودی بخشی از هویت ما است. اگر این بخش از هویت ما وجود نمی‌داشت، ما از کمالات زیادی محروم بودیم.

معنای سوم مرگ

در یک دیدگاه سوم باید گفت که همه موجودات عالم از حیات برخوردار هستند و اصلاً موجودی نیست که بتوان آن موجود را میت یا مرده نامید. این حیات تا قبل از «نفخة الاولى» ادامه دارد. اما پس از نفخة اول و تا نفخة دوم که از آن به «بین النفختین ۸»، بین دو نفخة الهی، یا دو نفخة الهی، تعبیر می‌شود. همه ما موجودات به جز پروردگار فانی می‌شویم. این افناء ۹ از طرف خداوند و این فانی شدن از طرف موجودات، نوعی مرگ را رقم می‌زند که در مقابل حیات قبل از نفخة است.

پس این که حقیقت مرگ یا چیستی مرگ چیست، بر می‌گردد به این که ما زندگی را چه تفسیر کنیم تا به تبع تفسیر زندگی، بتوانیم مرگ را تفسیر کنیم. در نگاه ابتدایی، مرگ، عدم حیات است و بی‌جان در مقابل جاندار است. در نگاه دوم، مرگ، امری وجودی به معنی انتقال از عالمی به عالم دیگر است.

در روز عاشورا اصحاب امام حسین (علیه‌السلام) به ایشان نگاه می‌کردند و می‌گفتند: «أَنْظِرُوا عَلِيَّ الرَّجُلَ لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ ۱۰»، یعنی ببینید این آقا هیچ باکی از مرگ ندارد. در منابع نوشته‌اند که هرچه لحظات شهادت حضرت نزدیک‌تر می‌شد، صورت سیدالشهداء (علیه‌السلام) بر افروخته‌تر و نشاط روحی حضرت بیشتر می‌شد. وقتی

سخن به گوش حضرت رسید، روی کردند به اصحاب و فرمودند: «صَبْرًا بِنِي الْكِرَامِ»، شکیبایی بورزید. «فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ». مرگ چیزی جز پل عبور نیست. مرگ انتقال است. انتقال از عالمی که به تعبیر دین ما «أَظْلَمَ عَوَالِمُ»^{۱۱}، «آخِرَ عَوَالِمِ»^{۱۲}، «اضیق عوالم»^{۱۳}، و از همه‌ی عوالم پست‌تر و پایین‌تر است، به یک عالم وسیع و گسترده.

نسبت رحم مادر با دنیای خارج از رحم را در نظر بگیرید که از نظر وسعت و گشودگی بسیار با هم متفاوت‌اند. حال اگر نسبت عالم دنیا و عالم پس از مرگ را در نظر بگیریم، از نظر وسعت و گشودگی بسیار عمیق‌تر و ژرف‌تر از نسبت رحم و دنیا است.

حضرت فرمودند مرگ انتقال است و انتقال یک امر وجودی است. در نگاه سوم که دقیق‌ترین نگاه بین این سه نگاه است، همه ما سوی الله ۱۳ دارای حیات به حیات الله هستند، تا وقتی که خدای متعال اراده کند و همه را بمیراند. این میراندن به معنای فانی کردن است که با اصطلاح خاص «فناء» از آن تعبیر می‌شود؛ جایی که مرگ واقعی تحقق پیدا می‌کند و درعین حال، قبل از آن و بعد از آن هیچ موجودی مرده نیست.

مرگ حقیقتی فراگیر و ضروری

ما یک مرگ قهری داریم؛ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ۱۴». هر انسانی مرگ را می‌چشد. این تعبیر بسیار عمیق است؛ ما بالاترین نوع ادراکاتمان، ادراکات چشیدنی است. ادراکات به دو بخش تقسیم می‌شود: نظریات و بدیهیات؛ بدیهیات زیر بنای نظریات هستند. بدیهیات شش موردند که دو نوع از آنها از همه‌ی ادراکات روشن‌تر و شفاف‌تر است؛ یکی «اولیات» و دیگری «وجدانیات». هر انسانی از گرسنگی تصور روشنی دارد چون وجدانی است. از سیری تصور روشنی داریم چون وجدانی و چشیدنی است. این جا هم قرآن کریم نمی‌فرماید که شما در یک بُره‌ای از زمان به مرگ عالم می‌شوید، یا نمی‌گویید مرگ را ادراک علمی می‌کنید، خیر چنین نمی‌گوید، بلکه می‌گوید انسان مرگ را می‌چشد. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». این همان مرگ قهری است که «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ۱۵»، نیز به آن اشاره کرده است. قرآن به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: تو هم می‌میری، دیگران هم می‌میرند.

حتی مرگ هم می‌میرد!

هیچ موجودی نیست که مرگ را نچشد و عجیب این‌جاست که روایات ما می‌گوید «حتی خود مرگ، مرگ را می‌چشد». متن روایت ۱۶ این است که وقتی قرار است در «بَيْنَ الْفَخْتَيْنِ» همه چیز فانی بشود، خدای متعال عزرائیل را صدا می‌کند و می‌فرماید: «بمیران». پس او با نفخه‌ای می‌میراند. خدای متعال او را صدا می‌کند و می‌فرماید: «چه کسانی مانده‌اند؟» می‌گوید: «من و جبرئیل و میکائیل و حَمَلَةُ عَرْشِ ۱۷ مانده‌ایم». خدای متعال می‌فرماید: «حَمَلَةُ عَرْشِ را بمیران.»

عزرائیل می‌آید با آن قدرتی که خدا به او داده، حاملان عرش را می‌میراند. سپس خدای متعال می‌پرسد: «چه کسانی مانده‌اند؟» می‌گوید: «من مانده‌ام و میکائیل و جبرائیل مانده‌اند.» خدای متعال دستور می‌دهد: «میکائیل را هم بمیران.» جناب عزرائیل، میکائیل را قبض روح می‌کند، برمی‌گردد؛ «چه کسی مانده است؟» می‌گوید: «فقط جبرائیل.» می‌گوید: «جبرائیل را هم قبض روح کن، بمیران.» به خدا عرضه می‌دارد: «خدایا این فرشته وحی توست، این رفیق انبیاء بوده است، این پیک وحی و رسول الی الرُّسُل است.» خدای متعال می‌فرماید: «چاره‌ای نیست.» جبرائیل را هم می‌میراند. برمی‌گردد پیش خدا، خدای متعال می‌فرماید: «چه کسی مانده است؟» می‌گوید: «من»

حق تعالی می‌فرماید: «مُت ۱۸.» و او هم می‌میرد. سپس تعبیر روایت این است که «جِيءَ بِالْمَوْتِ فَيُدْبِحُ كَالْكَبْشِ ۱۹»، مرگ را، در واقع حقیقت مرگ را می‌آورند و سپس مثل گوسفندی که سر می‌برند، مرگ را می‌میراند. یکی از عجایب هنرهای آدمی این است که اگر در مرحله‌ای با مرگ می‌میرد، در مرحله‌ای انتقام می‌گیرد؛ مرگ را می‌میراند، یعنی می‌ماند و می‌ماند و می‌ماند!

خدا استاد ما مرحوم علامه آیت الله حسن‌زاده آملی را رحمت کند؛ ایشان وقتی می‌خواستند این حقیقت را بیان کنند، می‌فرمودند: «ما هستیم که هستیم که هستیم. ما مرگ نداریم.»

پس وقتی «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ» هیچ کس نماند، خدای متعال این گونه ندا می دهد: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ ۲۰»، امروز سلطنت از آن کیست؟ هیچ کس پاسخ گو نیست. خود می فرماید: «لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۲۱»، مرگ قهری، نصیب همه می شود و موجودی نیست که از مرگ بتواند فرار کند. قرآن فرمود: «أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ۲۲»، هر کجا باشید مرگ شما را می یابد.

از مرگ فراری نیست!

این داستان ۲۳ مشهور است که حضرت سلیمان ایستاده بود، مردی خدمت حضرت رسید و عرضه داشت: «یا نبی الله! یک موجود آسمانی را دیدم که به من چپ چپ نگاه می کرد. من احتمال می دهم آن عزرائیل باشد و می خواهد جان من را بگیرد.» حضرت فرمودند: «من چه کنم؟» گفت: «تو پیغمبر خدایی، باد در اختیار توست، فرمان بده تا باد مرا به هند ببرد شاید در آنجا از چنگ عزرائیل رهایی یابم!» (هند از مناطق دوردست به نسبت آنجا بوده است). پیغمبر خدا اراده کرد و باد او را به هند برد.

فردای آن روز عزرائیل خدمت حضرت سلیمان رسیده بود، حضرت فرمودند: «چرا به بنده مؤمن از روی کینه و غضب نظر کردی تا آن مرد مسکین، وحشت زده دست از خانه و لانه خود کشیده و به دیار غربت فراری شود؟» عزرائیل عرض کرد: «من از روی غضب به او نگاه نکردم؛ او چنین گمان بدی درباره من برد.»

داستان از این قرار است که حضرت رب ذوالجلال به من امر فرمود تا در فلان ساعت جان او را در هندوستان قبض کنم. قریب به آن ساعت او را اینجا یافتم، و در یک دنیا از تعجب و شگفت فرورفتم و حیران و سرگردان شدم؛ او از این حالت حیرت من ترسید و چنین فهمید که من بر او نظر سوئی دارم درحالی که چنین نبود! اضطراب از ناحیه خود من بود. با خود می گفتم اگر او صد پر هم داشته باشد در این زمان کوتاه نمی تواند به هندوستان برود، من چگونه این مأموریت خدا را انجام دهم؟ با خود گفتم من به سراغ مأموریت خود می روم، بر عهده من چیز دیگری نیست.

قرآن می گوید: «أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ۲۴»، این مرگ، مرگ قهری است. وقتی پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا رفت، کسی از نابخردان شمشیرش را کشید فریاد می زد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از دنیا نرفته است، او به معراج رفته است و برمی گردد ۲۵. برای او این آیه را خواندند که: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ۲۶». البته آن عملکرد بیش تر سیاسی بود، برای اینکه هسته‌ی اولیه‌ی غضب خلافت شکل بگیرد که فعلاً از آن بگذریم.

معانی مختلف مرگ اختیاری

نوع دوم مرگ آن است که «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا ۲۷»، به آن اشاره دارد. یعنی انسان مرگ اختیاری پیدا کند، قبل از اینکه بمیرد، بمیرد. این مرگ اختیاری دو معنا دارد:

معنای اول

یک معنا این است که انسان بر اثر سیروسلوک و اعمال صالحه تقرب به پروردگار پیدا کند و با این تقریبی که پیدا می کند بتواند نقبی ۲۸ به عالم برزخ بزند و در همین زندگی دنیا، وارد عالم برزخ بشود. این انسانی است که دارای مرگ قبل از مرگ است، در واقع قبل از این که آن پدیده که برای همه پیش می آید محقق شود، برای او این اتفاق افتاده است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَيِّتٍ يَمْسِي فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۲۹»، هرکسی می خواهد ببیند یک انسانی که مرده است، دارد راه می رود، به علی ابن ابی طالب (علیه السلام) نگاه کند. مرده راه می رود؛ یعنی چه؟ یعنی هنوز زنده است؛ اما در حقیقت از عالم ماده گذر کرده است.

معنای دوم

معنای دوم این است که انسان بر اثر سیروسلوک به جایی برسد که بتواند موت اختیاری داشته باشد. اصطلاحاً در عرفان می‌گوییم: «خلع نفس ۳۰». جناب شیخ مقتول، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، آن حکیم متأله، می‌گوید که ما اصلاً حکیم را متأله نمی‌بینیم و سالک را سالک نمی‌دانیم، مگر اینکه به همان سهولت که یک انسانی می‌تواند لباس خود را عوض کند، به همین سهولت بتواند بدن را خلع کند و در آسمان‌ها پرواز کند. به این مرگ اختیاری می‌گویند.

از ما خواستند به‌عنوان گل سرسبد عالم خلقت و به‌عنوان کسی که این مسیر به‌سوی خدا را در مقابل خود داریم، قبل از اینکه مرگ قهری اضطراری به سراغمان آید و انسان در محضر آن مرگ دست‌وپا بزند که گاه اگر دلبستگی به دنیا وجود داشته باشد بسیار هم سخت و سنگین خواهد بود، (خودمان دارای مرگ اختیاری شویم). در روایتی داریم که جان‌دادن بعضی‌ها مثل این است که کوهی بر سر آنها خراب شده باشد. خودمان با قدم اختیار بتوانیم عالم برزخ را ادراک کنیم یا بتوانیم خلع بدن داشته باشیم؛ نفس را از بدن بیرون کشیده و در آسمان‌ها پرواز کنیم و این معنای «مُوْتُوْا قَبْلَ أَنْ تَمُوْتُوْا» است.

معنای سوم

البته یک معنای عرفی‌تر هم برای «مُوْتُوْا قَبْلَ أَنْ تَمُوْتُوْا» داریم؛ این که انسان اهل محاسبه باشد و با این حساب کشی از نفس خود بتواند آنچه که می‌خواهد بعد از مرگ به سر او بیاید را در این دنیا حسابرسی کند. در حقیقت وقتی می‌میرد، باید حساب پس بدهد، پس این حساب را قبل از مرگ پس بدهد. لذا در ادامه «مُوْتُوْا قَبْلَ أَنْ تَمُوْتُوْا» داریم: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»^{۳۱}، قبل از این که از شما حساب بکشند، خودتان از خودتان حساب بکشید.

مخاطب من، محبان اهل‌بیت و شیعیان اهل‌بیت (علیه‌السلام) هستند که اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) فرمودند: «لَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ»^{۳۲}. کسی که در هر شبانه‌روز از خود حساب نفس نکشد، از خاندان ما نیست، اصلاً شیعه واقعی نیست. من در این زمینه یک کتابی هم تألیف کرده‌ام، گرچه هنوز چاپ نشده است، با عنوان: «چگونه از اهل‌بیت (علیه‌السلام) شویم؟» ما یک بحث مفصلی در روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) داریم که انسان می‌تواند از اهل‌بیت (علیهم‌السلام) باشد. این که فرمودند: «سَالِمَانُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»، و روایاتی شامل عبارات «مِثًا» و «لَيْسَ مِنْكُمْ» است. این یک بحث قرآنی هم هست که می‌فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»^{۳۴}، هرکس از من تبعیت کند از من خواهد بود. قاعده الحاق هم ادامه این بحث است که از قواعد خوب کلامی ما هست؛ «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ»^{۳۵}.

یکی از موارد «لَيْسَ مِنْكُمْ»، این است که اگر می‌خواهی شیعه واقعی باشی، باید در شبانه‌روز یک‌بار یا دو بار از خودت حساب بکشی. این نوعی «مُوْتُوْا قَبْلَ أَنْ تَمُوْتُوْا»، و «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» است. پس ما سه معنا برای مرگ اختیاری و همان «مُوْتُوْا قَبْلَ أَنْ تَمُوْتُوْا»، عرضه داشتیم:

یک معنای عام‌تر که محاسبه جدی نفس است. یک معنای انتقال به عالم برزخ؛ یعنی من درعین‌حال که در این دنیا زندگی می‌کنم، اول برزخ خودم یا همان برزخ متصل را درک کنم، بعد عالم برزخ را به‌عنوان یک عالم منفصل درک کنم که یک عالمی است فوق این عالم و ماده ندارد و فقط بعضی از عوارض ماده ۳۶ را دارد. معنای سوم اینکه از اینها بالاتر، بتوانم خلع نفس کنم تا روح پرواز کند و چه‌بسا از عالم برزخ هم بالاتر برود و بتواند شکار داشته باشد، شکارهایی که واقعاً عجیب است.

خداوند مرحوم علامه طباطبایی را رحمت کند، فرموده بودند: «هرچه در روز مراقبت من قوی‌تر باشد، در شب و سحر مکاشفات ۳۷ من شفاف‌تر و صادق‌تر است.» یعنی انسان بتواند با آن مکاشفات شبانه و سحرگاهانه عالم را رصد کند و در این عالم ماده نماند.

فهرست منابع

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰ «و به راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم و در بیابان و دریا آنان را برنشانیدیم و از پاکیزه‌ها به آنان روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خویش چنان که باید برتری دادیم».
۲. این عالم مربوط به دوران پیش از خلقت آدم و یا هم‌زمان با خلقت اوست که در آنجا خداوند از همگان پیمانی بر توحید و ربوبیت خویش گرفته است.
۳. جمع ظل؛ در تداول حکمت مرادف عالم مجردات است.
۴. اصل امتناع تناقض از مهم‌ترین اصولی است که برای کشف حقایق عالم لازم است، بلکه ریشه تمامی آن‌هاست. معنای این اصل، محال بودن اجتماع و ارتفاع دو نقیض در موضوع واحد است.
۵. سوره مرسلات؛ آیات ۲۵ و ۲۶. «مگر زمین را جامع قرار ندادیم، چه برای مردگان و چه زندگان».
۶. جمع مولود، فرزندان.
۷. سوره ملک، آیه ۲. «همانکه مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند آمرزنده».
۸. از نشانه‌های قیامت است که یک نفخه اماته داریم و یک نفخه احیاء داریم. با یک دمیدن همه از بین می‌روند که از آن تعبیر به نفخه اماته می‌شود و با یک صدای دیگر همه زنده می‌شوند. نفخه اماته و نفخه احیاء که فاصله بین این دو را «بین‌الفختین» گویند.
۹. نیست و نابود گردانیدن.
۱۰. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۴.
۱۱. تاریک‌ترین عالم.
۱۲. تنگ‌ترین و محدودترین عالم.
۱۳. موجودات غیر از خداوند.
۱۴. این عبارت در چند جای قرآن کریم از جمله سوره آل عمران آیه ۱۸۵، سوره عنکبوت آیه ۵۷ و سوره انبیاء آیه ۳۵ آمده است. «هر نفسی چشنده مرگ است».
۱۵. سوره زمر، آیه ۳۰. «(ای پیامبر) بی تردید تو می‌میری و قطعاً آنان هم می‌میرند».
۱۶. الکافی، ج ۳، ص ۲۵۶.
۱۷. ملائکه‌ای که حمل‌کننده عرش‌اند.
۱۸. بمیر!
۱۹. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۳.
۲۰. سوره غافر، آیه ۱۶ «روزی که همه آنان آشکار می‌شوند، چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند، امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است».
۲۱. همان.
۲۲. سوره نساء، آیه ۷۸ «هر کجا باشید هر چند در قلعه‌های مرتفع و استوار، مرگ شما را درمی‌یابد».
۲۳. مولانا، مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۴۹.
۲۴. سوره نساء، آیه ۷۸.

۲۵. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۳۲، طبع بیروت.
۲۶. سوره زمر، آیه ۳۰.
۲۷. وافی، ج ۴، ص ۴۱۱.
۲۸. منفذ و سوراخ.
۲۹. رساله سیروسلوک منسوب به سید بحرالعلوم، ص ۱۱۰.
۳۰. جداکردن روح از بدن.
۳۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۹۹.
۳۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۵۳.
۳۳. «از ماست» و «از ما نیست».
۳۴. سوره ابراهیم، آیه ۳۶ «پروردگارا آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس هر که از من پیروی کند بی گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین تو آمرزنده و مهربانی».
۳۵. سوره طور، آیه ۲۱ «و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان در ایمان از آنان پیروی کردند، فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم و هیچ چیز از اعمالشان را نمی کاهیم؛ هر انسانی در گرو اعمال خویش است.»
۳۶. گفته اند عالم مثال که مرتبه ظهور حقایق مجرد و لطیف است، همراه آثار و عوارض مادی نظیر شکل و مقدار است.
۳۷. مکاشفه؛ کشف شدن امور غیبی بر کسی.